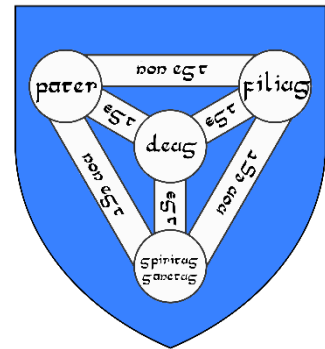


خداوند موسی را خطاب کرده، گفت «23: هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: بدین گونه بنی اسرائیل را برکت دهید، و بدیشان بگویید: «24: خداوند شما را برکت دهد و از شما محافظت فرماید. خداوند نور چهره‌ی خود را بر شما روشن سازد و بر شما رحمت فرماید. خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و آرامش عطا فرماید.



یکی از اولین کارهایی که ما انسان‌ها هنگام تولد انجام می‌دهیم، برقراری ارتباط چشمی با دیگران است. طبق گفته‌ی راهنمایان کودک، این یک گام مهم در رشد نوزاد است. رابطه‌ی بین والدین و کودک باید رشد کند و ارتباط چشمی برای این امر بسیار مهم است. این اولین قدم به سوی یک رابطه‌ی سالم است. اگر این ارتباط از بین برود، ممکن است کودک پایه‌ی مهمی برای رشد خود را از دست بدهد. این نوع ارتباط، ما را در طول زندگی شکل می‌دهد. حتی به عنوان یک بزرگسال، نحوه‌ی نگاه دیگران به ما بسیار مهم است. به همین دلیل است که ما بسیار تلاش می‌کنیم تا تأثیر خوبی روی دیگران بگذاریم. و وقتی نگاه‌های منفی دیگران را دریافت می‌کنیم، عمیقاً قلب ما را جریحه‌دار می‌کند.

اما ارتباط چشمی پیش خدا چگونه؟ برای بسیاری از مردم، خدا به سادگی غایب است. این ایده که او حتی چهره‌ای دارد و مراقب ماست، برای آنها کاملاً غیرقابل تصور است. با این حال، این امکان نیز وجود دارد که کسی به خدا ایمان داشته باشد اما احساس کند که خدا چهره‌ی خود را پنهان کرده و حضور خود را در بشریت از دست داده یا فراموش کرده است. همانطور که مزمورنویس در مزمور ۴۴:۲۵ دعا می‌کند: «چرا روی خود را می‌پوشانی و مشکلات و مصائب ما را فراموش می‌کنی؟» یا بعضی اوقات کسی به خدا ایمان دارد اما به دلیل گناه خود که در آن گرفتار شده است، نمی‌خواهد که خدا او را چشم در چشم ببیند.

در مورد قوم اسرائیل نیز همینطور بود. همانطور که در بیابان سرگردان بودند، فکر می‌کردند که خدا آنها را فراموش کرده و رویش را برگردانده است. بنابراین به دنبال خدایان دیگر رفتند. آنها امیدوار بودند که گوساله طلایی آنچه را که می‌خواهند به آنها بدهد. البته همه اینها عواقب وحشتناکی داشت و رابطه بنی اسرائیل را با خدا و با یکدیگر کاملاً مختل کرد. پس از اشتباهات و ناامیدی‌های فراوان دیگر، و پس از آنکه بنی اسرائیل بی‌پایان و مکرراً از غیبت خدا شکایت کردند، خدا به موسی مأموریت ویژه‌ای داد. موسی قرار بود هارون را مأمور کند تا نام خدا را برای مردم ملموس کند. و این کلمات او بودند:

« خداوند شما را برکت دهد و از شما محافظت فرماید. خداوند نور چهره‌ی خود را بر شما روشن سازد و بر شما رحمت فرماید. خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و آرامش عطا فرماید. »

این نگاه برکت‌آمیز خدا در میان سرگردانی‌های بیابانی به نظر من بسیار در اهمیت است. دقیقاً در جایی که مردم خدا را از نظر دور کرده‌اند، مهم است که چهره خدا را به عنوان چیزی ملموس در برابر آنها قرار دهیم. بنی اسرائیل در طول سرگردانی‌هایشان در بیابان، بارها باور داشتند که خدا آنها را رها کرده و به مسیری بی‌هدف هدایت می‌کند. و این احساس رها شدن توسط خدا هنوز تا به امروز با ما همراه است. با وجود اینکه خدا ما را به وضوح در نظر دارد، ما انسان‌ها نمی‌توانیم خدا را ببینیم. اینکه خدا را نمی‌بینیم پی‌آمد سنگینی برای رابطه ما با خدا دارد. به این دلیل ما نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم خدای زنده را بشناسیم. و به همین دلیل، ما مانند کودک خردسالی هستیم که نمی‌تواند رابطه‌ای سالم با والدینش برقرار کند زیرا نمی‌تواند تماس چشمی برقرار کند. ما آنقدر طولانی و آنقدر واضح خود را از خدا دور نگه داشته‌ایم که نه تنها نمی‌خواهیم او را بشناسیم، بلکه دیگر قادر به تشخیص او نیز نیستیم. و اگر نتوانیم خدا را بشناسیم، چیزی اساسی در زندگی ما کم است. ما حتی نمی‌توانیم خودمان را بشناسیم! ما نمی‌دانیم چرا اینجا هستیم یا اصلاً قرار است کجا برویم. اگر ناگهان چراغ را در یک شب تاریک خاموش کنم، اطرافم آنقدر تاریک است که حتی نمی‌توانم دست خودم را ببینم. نمی‌توانم خودم را بشناسم، چه برسد به هر چیز دیگری در اتاق. و نابینا بودن از بدو تولد چگونه است؟ در این صورت شما حتی نمی‌دانید چگونه دنیا را تصور کنید. واقعاً برای همه ما اینطور است! برای خدا، ما کور به دنیا می‌آییم. ما نمی‌توانیم خودمان را آنطور که واقعاً هستیم ببینیم، چه برسد به اینکه بتوانیم خدا را تشخیص دهیم. ما به خدای زنده پشت کرده‌ایم و طوری رفتار می‌کنیم که انگار او وجود ندارد.

نکته غم‌انگیز این است که ما انسان‌ها در نهایت به چیزی جز چند کیلوگرم گوشتی که هستیم اعتقاد نداریم. پس باید این بدن را با کمی موفقیت در طول زندگی بکشیم و سپس همه چیز تمام می‌شود. ما بدن را به یک مرده شور خانه تحویل می‌دهیم تا با کمترین دردسر ممکن در زمین یا یک کوزه ناپدید شود. زندگی بدون خدا اینگونه به نظر می‌رسد.

با این وجود، اگرچه نمی‌توانیم خدا را ببینیم، چهره او دائماً بر ما ثابت می‌ماند. خدا تمام هدف و عشق خود را به سمت ما معطوف کرده است. درست همانطور که والدین یک نوزاد انجام می‌دهند. حتی اگر به نظر برسد که خدا از ما بسیار دور است، این فقط برای چشمان ماست. و اگر ما نمی‌توانیم خدا را درک کنیم، به این معنی نیست که خدا ما را درک نمی‌کند. شاید ما نتوانیم از درون خدا را ببینیم، اما او می‌تواند از درون ما را ببیند. او از بسیاری از ناامنی‌های ما آگاه است. او از تردیدهای ما آگاه است. او عمیق‌ترین نگرانی‌های ما را می‌داند. اما نه به گونه‌ای که سپس در بهشت خود بنشیند و به حماقت و غیرمنطقی بودن ما بخندد. نه، این خدای والا و متعال، که بسیار از ما دور است، با وجود فاصله از ما، با مهربانی به سمت ما روی می‌کند. او نسبت به آنچه برای ما، زندگی ما و دنیای ما اتفاق می‌افتد، بی‌تفاوت نیست. خدا با ما راه می‌رود و با دادن چهره خود به ما، اجازه می‌دهد نورش بر ما بتابد. چهره بخشی از شخصیت کسی است. و وقتی خدا چهره اش را به ما می‌دهد، بخشی از شخصیت خود را به ما می‌دهد. به بنی اسرائیل اجازه داده شد که بدانند چهره خدا با آنها و در میان آنها خواهد بود. اینکه خدا چهره خود را به ما می‌دهد، صرفاً یک خاطره نیست، مانند عکسی از یک خویشاوند در گذشته. بلکه، خدا به طور

فعال از طریق چهره خود حضور دارد. او مهربانی و عشق خود را می‌تاباند و به تمام زندگی ما معنا و هدف می‌بخشد. او از ما محافظت می‌کند و بدون اجازه صریح او نمی‌گذارد مویی از سر ما کم شود. همه اینها در یک کلمه عبری خلاصه می‌شود: شالوم یعنی صلح. به این معنی که خدا می‌خواهد حالمان به صورت جسم و روح خوب باشد.

نکته شگفت‌انگیز این است که خدا چهره خود را مستقیماً به قوم اسرائیل نداد. از طریق موسی و هارون، چهره خدا به طور غیرمستقیم به بنی‌اسرائیل آمد. و بنابراین، خدا واقعاً و به طور فعال از طریق این ابزارها آمد.

خدا می‌خواهد ما چهره او را ببینیم. و شاید دقیقاً همین راز این یکشنبه است: یکشنبه تثلیث. اگر پرسیم: خدا چگونه به ما نگاه می‌کند؟ پاسخ انتزاعی نیست. پدر روی خود را به سمت ما برمی‌گرداند، حتی در بیابان، حتی در دعای خیر هارون. اما الان از طریق پسر نزد ما می‌آید و چهره انسان را به خود می‌گیرد تا ما بتوانیم خدا را مستقیم ببینیم. از طریق عیسی، خدا چهره‌ای انسانی دارد. و این روح‌القدس است که این نگاه را به قلب‌های ما منتقل می‌کند تا بتوانیم واقعاً او را بپذیریم. پدر، پسر و روح. این یک مُعمای الهیاتی نیست. این خداست که از سه طرف به ما نگاه می‌کند و ما را دوست دارد.

و ما می‌توانیم این عشق را به بسیاری از افرادی که خدا را نمی‌شناسند منتقل کنیم. چگونه می‌توان چنین عشقی را در قالب کلمات بیان کرد؟ وقتی به فرزند تازه متولد شده نگاه می‌کنیم باید به والدین برگردیم. چنین مادران و پدرانی به فرزندانشان چه می‌گویند؟ «جومولی بوبولی!...» فقط یاهوگویی است. اما کودک هر کلمه را می‌فهمد! و دعای خیر خدا؟ آیا این هم چیزی نیست که به هیچ وجه قابل بیان نباشد. با این حال ما می‌فهمیم که او ما را دوست دارد. آیا برکت خدا، بیش از هر چیز دیگری، به زبان عشق نوشته نشده است؟ آه، چقدر ما انسان‌ها به این عشق نیاز داریم! به خصوص وقتی که خدا را از دست داده‌ایم. در دنیای ما وحشت زیادی وجود دارد. چیزهای تهدیدآمیز زیادی نیز در زندگی ما وجود دارد. و سپس برکت خدا به سادگی به ما می‌رسد و عشق او را جاری می‌کند! برکت خدا. این اتفاق باید بیفتد. و می‌افتد! خدا فقط با ما صحبت نمی‌کند. او به سوی ما می‌آید! او این کار را از طریق عیسی انجام می‌دهد. و عیسی فقط یک قهرمان گذشته نیست که ما او را می‌پرستیم. او زنده است و ما را دوست دارد! از طریق روح القدس، او به ما نزدیک است. بنابراین، خود خدا به ما نزدیک است، پدر، پسر و روح القدس، و اجازه می‌دهد چهره‌اش بر ما بدرخشد. خداوند ما را برکت دهد! آمین.